**تفسیرِ به رای**

**و**

**چند مقاله مرتبط**

**از : مهندس جمال گنجه ای**

**شناسنامه کتاب**

**نام کتاب : تفسیرِ به رای ، و چند مقاله مرتبط**

**نام مولف : جمال گنجه ای**

**تاریخ انتشار در فضای مجازی : بهار 93**

[**www.tafsir.jamal-ganjei.com**](http://www.tafsir.jamal-ganjei.com)

**jamalganjei@gmail.com**

**فهرست**

**تفسیرِ به رای صفحه 5**

**درجه ارزش روایات شان نزول صفحه 28 علم تفسیر قرآن چقدر نیازمند روایات است؟ صفحه 36**

**طرز پیدایش روایات صفحه 42**

****

**تفسیرِ به رای**

**1**

**ورود به مطلب**

بسیار شده که وقتی کسی میخواهد یک مطلب قرآنی را توضیح دهد ، کسانی به سخنش می پرند که آقا از تفسیر به رای احتراز کن .

چند سال قبل که در یک انتشاراتی در قم و منتظر گذشت زمان بودم که مدیر موسسه صحبتش را با ارباب رجوع دیگر تمام کند و نوبت من برسد مجله ای را که روی میز بود تورق میکردم که توجهم به مطلبی جلب شد که مربوط به گفتگوی برخی از روحانیونِ مطرحِ آن روزها با مرحوم آیة الله گلپایگانی بود و فحوای مطلب این بود که آنها از «تفسیر به رای» که به نظر آنها در آن روزها زیاد شده بوده ، انتقاد میکردند ، و از جمله از مرحوم علامه هم گله داشتند که این کارها را برای «مرتکبان آن» تسهیل کرده است !

البته برای کسانی که از محیط های روحانیت اطلاع زیادی ندارند باید بگویم که دسته اخیر را «اَخباری» میگویند .

البته چون نمیدانستم که روزی مطلبی در باره تفسیر و تفسیر به رای و این نوع موضوعات خواهم نوشت ، نام و تاریخ انتشار مجله را یادداشت نکرده بودم ، و البته مهم هم نیست زیرا این یک عقیده رایج در بین عده زیادی از روحانیون است و احتیاجی به ذکر ماخذ ندارد .

باز هم چند سال پیش که در تاکسی بودم ، تصادفا قسمتی از سخنرانیِ آقای فاکر را که در آن روزها نماینده مشهد در مجلس بود ، از رادیوی آن تاکسی می شنیدم ، که در تجلیل از مرحوم علامه و به مناسبت بزرگداشت او در سالگرد درگذشتش سخن میگفت .

در قسمتی از سخنانش مطلبی به این مضمون میگفت که کسی فکر نکند تفسیر قرآن کار هر کسی است ، و کسی فکر نکند تفسیر قرآن فقط نیاز به علم دارد ، بلکه شرط اصلی «صفای باطن» و «نوری از جانب خدا که بر او تابیده شده باشد» است .

البته چون فکر نمیکردم روزی بخواهم در این مورد مطلبی بنگارم تاریخ و کانال رادیوئی را یاد داشت نکردم ، والبته این را نیز باید بگویم که اینهم چندان مهم نیست زیرا این نوع طرز فکر در میان روحانیونی همپایه آقای فاکرِ مذکور عادی و رایج است ، و چندان نیازی به ذکر ماخذ ندارد .

بنا بر این طرز فکر ، پرداختن به تفسیر قرآن کاریست منحصر به کسانی که بقول آقای فاکر دارای آن خصوصیات باشند ، که خصوصیاتی غیر قابل تشخیص و اندازه گیری - و علاوه بر آن ، من در آری - است .

مثلا نمیتوان گفت که فلانی از بهمانی صفای باطن بیشتر و یا کمتری دارد ، و نیز نمیتوان مقدار نوری را که خداوند به قلب کسی تابانده (!) اندازه گیری کرد و تازه ماخذ این ادعا کدام آیه و روایات معتبر است ؟

در هر دو حالتِ پیشگفته ، از نظر آن آقایان ، تفسیری که از قرآن انجام شود که در حالت اول متکی به روایات ، و در حالت دوم متکی به «صفای باطن» و «نور تابیده الهی» نباشد ، «تفسیر به رای» است که مطابق روایت مشهور خداوند جایگاه چنین کسی را در آتش قرار خواهد داد .

**2**

**ایراد مهمی که بر اساس قرآن بر دو دسته فوق وارد است :**

 خداوند در «افلا یتدبرون القرآن» های قرآن ، - ونیز در آیات شبیه به آنها ، مثلا آنجا که فرموده «افلم یدّبّروا القول . . . » و آیات همانند آن - از مخاطبان چه خواسته؟

ترجمه فارسیِ کلمه «دبر» که ریشه کلمه «تدبّر» است ، به معنی «پشت» است و لذا تدبر – در آیات مورد اشاره - به این معنی است که خواننده قرآن از ظواهر عبور کند و سعی کند منظور گوینده را دریابد .

بنا بر همین بحثِ لغویِ غیر قابل انکار ، که هر کسی آن را می فهمد ، «تدبر» همان کارکردی را دارد که «تفسیر» دارد .

به عبارت دیگر خداوند از مردم – و حتی کافران و منافقان نیز – خواسته است که قرآن را برای خودشان تفسیر کنند .

چون خداوند در این نوع آیات ، هیچ شرطی از قبیل «صفای باطن» و «نور الهیِ تابیده شده» و امثال آن نگذاشته ، و حتی برعکس ، دعوت به تفسیر قرآن را از صاحبانِ دل های فاقدِ صفای باطن و دل های بی نور نموده ، پس، تا اینجا فعلا سخن آقای فاکر و همفکران او باطل و مردود است .

علاوه بر آن ، آقای فاکرِ فوق الذکر برای مفسر قرآن شرطی قائل شده که نا معلوم و نا مشخص است ، «صفای باطن » و «نوری که خداوند به دل کسی بتاباند» یعنی چه ؟ و چگونه میتوان آن را تشخیص داد ؟ و چطور میتوان اندازه گیریش نمود ؟

**3**

**ایرادی که بر اساس روایت شناسی بر آن نظرها وارد است**

2/1- طبق فرمایش مشهورِ رسول خدا (ص) قرار بوده روایات بوسیله قرآن ممیزی شوند نه برعکس .

2/2 **–** مردمامروز برای فهم مطالبی از قرآن که مردمِ دو قرن اول در باره آنها سوالی نکرده اند ( و در نتیجه راجع به آنها روایتی به وجود نیامده) می باید چه کنند؟

 آیا می باید دست از تفسیر قرآن بردارند؟ این گزینه غلط است زیرا متضمن نا فرمانی در مقابل دعوت خداوند است که همگان را به تدبر در قرآن (که به معنی تفسیر قرآن می باشد) خوانده است .

2/3 – میدانیم که روایات دروغ و روایات مجعول و روایات سست و روایات ضعیف و . . . و روایاتی که متناسب با عقل پرسشگر بوده و امروز خود آنها باید باز نگری شوند ، نیز ، در میان مجموعه روایات ما (اعم از شیعه و سنی) به وفور وجود دارد ، بطوریکه به وضوح میتوان گفت که اگر قیدِ – تفسیر فقط با روایات - پذیرفته شود ، غیر از حدود پنج درصد قرآن که «آیات احکامی» است ، و در باره آنها روایات وجود دارد ، حجم عظیمی از نود و پنج درصد بقیه قرآن بلا تفسیر می مانَد ، در این صورت ، به ناچار ، سوالی پیش می آید ، که برای جواب دادن به آن ، به گزینه غیر قابل قبول 2/2 میرسیم .

سوال این است : در مورد آن حجم از بقیه نود و پنج درصدِ غیرِ احکامی ، که روایاتی در باره آنها وجود ندارد ، چه باید کرد؟

آیا باید راجع به درک معنی و مفهوم آنها دست روی دست گذاشت و هیچ کوششی نکرد؟ در اینصورت تکلیف آن دستور صریح خداوند که همگان را امر به تدبر فرموده چه میشود؟

2/4 – میدانیم که روایات ، عمدتا ، اینطور به وجود آمده اند که :

 مثلا شخصی در موردی سوالی داشته و به رسول خدا (ص) [ یا ائمه (ع)] مراجعه میکرده و جواب سوال خویش را از آنحضرت اخذ مینموده ، و کسانی شاهد این موضوع بوده اند و یاد داشت میکرده اند ، یا خود آن شخص آن را برای دیگران نقل میکرده ،

ولذا میتوان درک کرد که اکثر روایات در همان مدارهای فکریِ زندگی ابتدائی و کم تمدن دویست ساله اول پیدایش قرآن دور می زند و با فضای فکری و نیازهای بشر امروز اختلافِ مدارِ قابل توجهی دارد .

قرآن برای «کافة للناس» (= همه مردم) است و منحصر به مخاطب های آن روزها نیست .

امروز که زندگی بشر آنقدر با مخاطبان اولیه قرآن تمایز پیداکرده ، **(و تازه هنوز در اوایل دوره ای هستیم که سرعت تحولات و تمایزات آنقدر است که چیزی نخواهد گذشت که انسان های آینده با ما آنقدر فرق خواهند داشت که ما اینک با مخاطبان اولیه قرآن فرق داریم)** ، مسائل بسیار زیادی هست که مجموعه احادیث موجود در باره آنها ساکت است ، پس چگونه میتوان انتظار داشت همین مجموعه های روائی بتواند ادعای پاسخ به سوالات انسان های آینده را داشته باشد ؟

آیا باید در باره این نوع آیات (که حجم عظیمی از قرآن را شامل است) کوششی برای درک آنها کرد یا نه؟

اگر بله ، با کدام روایات؟

اگر نه ، دستور صریح خداوند (امر به تدبر) چه میشود؟

**لذا با توجه به همه این دلایل ، امروز ، این نظر یک نظر مردود و دارای تاریخ مصرفِ منقضی است .**

 **اما اگر بدانید همین نظر چه ضرری به علوم قرآنی زده و چه موانعی بر سر راه تفسیر و فهم کلام خداوند گذاشته و چقدر جلوی پیشرفت افکار را گرفته و چه نقشی در عقب ماندگی مسلمانان از قافله تمدن بشری داشته ، سر آدمی سوت میکشد و چنان تاسف و افسردگیی ایجاد میکند که اگر** **بخواهیم شرح دهیم طولانی خواهد شد** و روش ما خلاصه گوئی است .

**4**

**«تفسیرِ به رای» چیست؟**

قبل از اینکه به سوال فوق جواب دهیم بهتر است اول به این سوال جواب دهیم که **تفسیر چیست ؟**

روایات زیادی وجود دارد که طی آنها شخصی نزد رسول خدا (ص) یا ائمه (ع) می آمد و سوالی میکرد و جوابی می شنید و ظاهرا درست متوجه نمیشد و میگفت «یا رسول الله فسّر لی» (ای رسول خدا برایم تفسیر کن) یا «یا ابن رسول الله فسر لی» (ای فرزند رسول خدا برایم تفسیر کن)

مطابق این نوع روایات ، **تفسیر** به معنی «**توضیح**» است .

اما ، در قرآن آیه ای هست که به بهترین وجهی این کلمه را معنی کرده است :

**وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿33﴾ (سوره فرقان)**

**و با هيچ مثلي به تو رو نمي كنند مگر اينکه ما حق را با بهترين تفسير برايت مي آوريم (33)**

در این آیه سه عنصر وجود دارد :

1- مَثَل

2 – حقّ

3 – تفسیر بهتر

واینک شرح هریک :

1 - منظور از مَثَل همان چیزهائی است که مردم آن روزگار در باره پیامبر (ص) میگفتند ، مثلا یتیم ابو طالب ، مجنون ، ساحر ، کاذب ، مفتون ، مفتری ، محمد امین ، رسول خدا و . .

2 – منظور از حق همان چیزهائی است که خداوند در باره رسول خویش قائل است ، مثلا رسول ، نبی ، شاهد ، صاحب مقامِ «انک لعلی خلق عظیم» ، نذیر ، بشیر ، عبد ، اسوه (الگوی لازم به پیروی) ، و . . .

3 – منظور از تفسیرِ بهتر همان چیزهائی است که امروز مردم جهان (اعم از اینکه موضوع رسالت آن حضرت را قبول داشته باشند یا نداشته باشند) در باره آن حضرت میگویند ، مثلا شخصیتِ والا ، شخص بسیار قابل احترام ، پیامبر آخر ، پیامبر دوره بلوغ بشریت ، مصلح بشریت ، و . . .

اگر دقت کنید متوجه خواهید شد که اولی و سومی از یک جنس (یعنی از جنس **نظر مردم** بودن) و دومی از جنس متفاوت (یعنی از جنس **نظر خداوند** بودن) است .

بنا براین ،

 «**تفسیر» هرکس در باره هرچیز ،** **عبارت است از «نظرِ شخصیِ» همان شخص در باره** **همان چیز .**

یعنی تفسیر یک امر شخصی است و از هرشخص تا شخص دیگر فرق خواهد داشت .

در آیه مورد استناد نیز برای تفسیر ، صفتِ «احسن» قائل شده که به معنی بهتر یا بهترین است ، یعنی **تفسیر علاوه بر شخصی بودن از لحاظ درست یا** **غلط بودن نیز دارای درجه بندی است** ، مثلا میتوان تفاسیر را به تفسیرِ خوب ، تفسیرِ بهتر ، یا بهترین تفسیر یا تفسیر بد یا تفسیر غلط درجه بندی کرد .

تفسیر قرآن هم همینطور است .

تفسیر هر شخص از قرآن ، نظر و فهم او از قرآن است ، و لذا تفسیر هرکس از قرآن با تفسیر هر کسِ دیگر از قرآن فرق خواهد داشت .

خلاصه اینکه یک چیزی نزد خداوند است که نام آن «حق» است . و یک چیزهائی هم نزد مردمان است و نام آنها تفسیر است .

این را اینطور هم میتوان گفت :

**یک چیزی نزد خداوند است که حق است و اسم آن قرآن است .**

**یک چیزهائی هم نزد مردمان است که نِسبی و شخصی است و اسم آنها تفسیر قرآن است.**

اینک میتوانیم به سوال سابق خویش برگردیم و آن را جواب دهیم ، همان سوالی که پرسیده بود **: «تفسیرِ به رای» چیست؟**

**تفسیرِ به رای نوعی تفسیر تقلبی از قرآن است که شخص مفسر در جریان عمل تفسیر تقلب میکند و نظر خویش را (که از قبل دارد) به عنوان نظری که از قرآن استنباط کرده ، جا می زند .**

یعنی چه ؟

یعنی اینکه یکنفر سراغ قرآن میرود و میخواهد چیزی از آن بفهمد و پس از اینکه به نظرش آمد که فهمیده ، وقتیکه آن را بیان میکند **تفسیر خویش** را بیان کرده ،

اما یکنفر دیگر سراغ قرآن میرود **تا منظوری را که در سر دارد به قرآن نسبت** **بدهد** ، و تفسیرِ به رای یعنی همین . چنین شخصی در حقیقت متقلب است.

5

**یک مثال برای تفسیر به رای**

به این سه آیه توجه کنید :

**فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ ﴿21﴾ لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ ﴿22﴾ إِلَّا مَن تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿23﴾ (سوره غاشیه)**

**پس تذکر بده . جز اين نيست که تو فقط تذکر دهنده اي (21)**  **بر آنها چيره** **نيستي** **(22)** **غير از کسي که رو بر ميگرداند و کفر ميورزد (23)**

کسانی مانند طالبان و القاعده و همفکران آنها در ایران و جاهای دیگر ، روی آیه 23 تکیه میکنند و میگویند پیامبر (ص) بر اشخاص آیه 23 چیره است و باید توی سر آنها بزند و به زور هم که شده آنها را به بهشت برساند .

واضح است که این تفسیر غلط است زیرا با مفهوم آیات بسیار زیادی از قرآن مخالف است ، آیاتی که میگویند : **ما ارسلناک علیهم وکیلا** (تو را به عنوان اختیار دارشان نفرستادیم – آیه 54 سوره اِسراء) و **ما ارسلناک علیهم حفیظا** (تو را به نگهبانی آنها نفرستادیم – آیه 80 سوره نساء) و **ما انت علیهم بجبار** (در موقعیت زورگوئی نسبت به آنان نیستی – آیه 45 سوره قاف) و امثال این آیات که بسیار هم زیاد است .

اما امثال ما میگوئیم آیه 22 فرع برآیه 21 و در جهت توضیح و تاکید بر آن است و لذا «الّا»ی آیه 23 به آیه 21 نظر دارد و معنی آیه 23 این است که اگر دیدی مخاطب تو روی برمیگرداند و کفر میورزد لازم نیست حتی تذکر هم بدهی .

که البته تفسیر اخیر ، با آیات زیادی از قرآن مطابق است . آیاتی که از – تقریبا – اوائل نزول وحی تا آخرِ آن به پیامبر (ص) تلقین میکنند که اینقدر حرص و جوش نخور و اینقدر خودت را ناراحت نکن زیرا تو فقط تذکر دهنده هستی ، اما آن تفسیرِ طالبانی و القاعده ای که میگوید باید توی سر مردم زد و آنها را به زور باید به بهشت رساند ، در هیچ کجای قرآن تایید کننده ای ندارد .

در این مورد طالبان و القاعده - و هم مسلک های شان در جاهای دیگر - که معنی اول را تبلیغ میکنند مرتکب «تفسیرِ به رای» شده اند ، یعنی یک مفهومی را که با سایر آیات قرآن همخوانیی ندارد به قرآن نسبت داده اند .

**6**

**و بالاخره . . . تعریف تفسیر به رای**

 چیزی را میتوان **«تفسیر به رای»** دانست که متضمن یک شرط اساسی باشد ، که آن هم «**تحمیل یک معنی به قرآن که با قرآن همخوانی ندارد»** است ،

**7**

**توضیح بیشتر براساس آیه 7 سوره آل عمران**

**هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ ﴿7﴾**

**هموست که اين کتاب را بر تو نازل کرد . قسمتي از آن، آيات محکمات است ، آنها مادرِ کتاب هستند ، و بقيه متشابهات است ، اما کساني که در قلوبشان عيبي هست ، از آن ، آنچه را که تشابه دارد ، براي جستجوي فتنه و جستجوي تاويلش دنبال مي کنند . و تاويل آنرا کسي جز خداوند نمي داند . و فرو روندگان در علم ميگويند به آن ايمان آورده ايم ، تمامش از نزد پروردگارمان است . و جز خردمندگان پند نمي گيرند (7)**

آیه فوق نه تنها یکی از آیات برجسته این سوره ، بلکه از آیات برجسته کل قرآن است و در طول این پانزده قرن ، فکر و عقل متفکران بسیاری را به خویش جلب نموده و نظرات مختلف و متفاوت و متضادی از سوی آنان عرضه شده است .

کل آیه ، نوعی توضیح و توجیه و آموزش به پیامبر است که خداوند دارد به ایشان می فرماید این نعمت بزرگی که به تو دادیم ، چنین است که :

1- قسمتی از آیات آن اصلی است ، که محکمات است .

2- بقیه اش متشابهات است .

 و برخورد مردم نسبت به آنها اینطور است که :

1- فرو روندگانِ در علم می­گویند به آن ایمان آورده­ایم زیرا که تمامش از نزد پروردگارمان است .

2- خردمندان پند می­گیرند .

3- اشخاصی که قلب معیوب دارند ، و به دنبال فتنه و تأویل هستند ، برای رسیدن به منظور فتنه آمیز خویش روی آیات متشابه کار می­کنند .

**8**

**تمرکز بیشتر روی موضوع اخیر**

اگر روی ردیف 3 فوق متمرکز شوید بطور کامل و واضح منظور از تفسیر به رای را درک خواهید کرد .

برای این کار روی کلمات و عبارات آیه فوق توقف و تمرکزی می­کنیم :

**محکمات و متشابهات** :

کلمه­ای که در همین آیه در مقابل محکمات آمده «متشابهات» است و لذا از روی همان قرینه می­توان فهمید که «محکمات» برخلاف «متشابهات» طوری است که همگان از آنها معنی واحدی می­فهمند ، مثلاً در جائی که می­فرماید «دست خدا بالای دستهایشان است» از آن می­توان معانی مختلفی فهمید اما وقتی که می­فرماید «هیچ چیزی مثل او نیست» همه از آن یک چیز می­فهمند و لذا «لیس کمثله شئی» (هیچ چیزی مثل او نیست) جزء محکمات ، و «یدالله فوق ایدیهم» (دست خدا بالای دستهایشان است) جزء متشابهات است .

**تاویل :**

راجع به متشابهات می­فرماید : کسانی که عیب و ایرادی در قلب دارند ، دنبال معانیی می­گردند که فتنه ایجاد کند یعنی دنبال این نیستند که ببینند منظور قرآن چه می باشد­ بلکه دنبال این هستند که چطور فلان آیه را میتوان بنفع فتنه مورد نظرشان به کارگرفت .

**تمام بحث­های مربوط به «تفسیر به رأی» به همین یک نکته بر می­گردد که شخصِ سوء استفاده کننده ، قبلاً یک «رأی» را در نظر گرفته و می­خواهد از قرآن برای آن رأی هر طور که شده یک تأییدی در بیاورد .**

**(یکی از اشتباهات بسیار مهمی که در طول تاریخ اسلام در تفسیر این آیه شده همین است که کلمه «تأویل» ، در طول زمان ، به «تفسیر» معنا شده و معنی آیه را اینطور بیان کرده اند که تفسیر قرآن را کسی جز خدا نمی­داند . منشاء آن خطای آقای فاکر (و امثال او) و آن حواریون آیه الله گلپایگانی (و امثالشان) نیز از همینجاست)**

**9**

**فرق تفسیر با تاویل**

در آیه 17 سوره سجده فرموده «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین» (هیچکس نمی­داند چه چیزهائی که روشنی چشم در آنهاست برای آنها تهیه و مخفی شده)

و در آیه 7 سوره آل عمران هم فرموده «کسی جز خدا تأویل آن را نمی­داند»

برای درک بهتر دو مورد فوق توجه شما را به دو گزاره ذیل جلب میکنیم :

1 – کسی جز خداوند نمیداند تاویل آیات متشابه چیست (لا یعلم تاویله الا الله)

2 –کسی (جز خداوند) نمیداند برای مومنان در جهان دیگر چه چشم روشنی هائی تهیه شده است (لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین)

اولین چیزی که از مقابله این دو گزاره بدست می آید این است که چشم روشنی های بهشتی و تاویل آیات متشابه همطرازند . و طرازشان هم این است که هر دو از امکانات معرفتی بشر خارجند زیرا در باره هر دو فرموده فقط خداوند میداند آنها چه هستند .

اگر در گفته فوق دقت بیشتری کنید متوجه خواهید شد که **تاویل عبارت** **است از معنیِ بخش هائی از قرآن که هیچکس چیزی از آنها نمیداند غیر از خداوند .**

مثلا در باره همان آیه 17 سوره سجده ، چون هنوز قیامت به وقوع نپیوسته ، و هنوز بهشت و جهنم به منصه ظهور نرسیده تا کسی بتواند چیزی راجع به آنها بداند ، و لذا فقط خداوند است که در باره آنها اطلاعات دارد ، پس ، یکی از مصادیق تاویل همان نعمت های بهشتی است .

باز هم مثالی میزنیم :

خداوند در قرآن بارها کلمه «شمس» را بکار برده ، و ما آن را به «خورشید» ترجمه میکنیم ، اما ، آیا میدانیم **«منظور» خداوند** از این کلمه چیست ؟

ظاهرا جواب ما مثبت است ، اما واقعا این جواب مثبت ما غلط است ! یعنی ما نمیدانیم منظور خداوند از آن کلمه چیست !

چرا؟

زیرا : **معارف بشر ، بر مبنای «مَثَل» ها است**

ما نمیدانیم سایر موجودات زنده ، مثلا حیوانات و ماهی ها و حشرات و جنّ و فرشتگان چگونه راجع به چیزهای خارج از وجود خویش علم پیدا میکنند ولی ما انسانها ، معارف مان بر مبنای «مَثَل»ها است و نه «تأویل»ها .

ما سخن میگوئیم و سخن دیگران را می شنویم و مینویسیم و میخوانیم و محاسبات می کنیم و در تمام این فعالیت های «علم زا» و «معارف زا» از **علائم** استفاده میکنیم و بر مبنای آن علائم کلماتی میسازیم و با آن کلمات جمله ها و با جمله ها مفاهیم و فرمول ها وغیره وغیره را میسازیم .

اساسا علم و معارف ما بر اساس نامگذاری است (و علّم آدم **الاسماء** کلها . . ) و نام ها هم سمبل و علامت است .

بنا بر این **ما به حقایق دسترسی نداریم و ارتباط ما با حقایق از طریق** **«مثال» هائی است که در ذهن ما ساخته میشود .**

مثلا :

اگر به یک کودک 4 – 3 ساله بگوئید خورشید را برایم وصف کن ، او یک چیزی شبیه دایره میکشد و داخلش را هم به رنگ زرد رنگ آمیزی میکند و چند شعاع هم از محیط آن به اطراف می پراکَنَد و میگوید خورشید این است.

آیا توصیفی که او از خورشید کرده صحیح است؟

قضاوت ما این است که بله . برای بچهء به آن سن صحیح است .

حالا اگر همان سئوال را از یک پروفسور نجوم بپرسید چه خواهد گفت؟

او در جواب شما – تازه اگر بخواهد خلاصه گوئی کند – صدها صفحه مطلب پر از فرمولها و نمودار ها و تعاریف پایه و چه و چه پر خواهد کرد و خواهد گفت خورشید این است .

آیا توصیفی که او از خورشید کرده صحیح است؟

بله . برای پروفسوری مانند او صحیح است .

حالا اگر همان سئوال را از خداوند که آفریدگار خورشید است بپرسیم جواب او چه خواهد بود؟

نمیدانیم . اما این را میدانیم که جواب خداوند را نه آن بچه ، و نه ما آدم های معمولی ، و نه آن پروفسور متخصص ، نخواهند فهمید .

توصیف آن کودک از خورشید ، **تفسیر او** از خورشید ، و توصیف آن پروفسور هم **تفسیر او** از خورشید ، وجواب خداوند هم **تفسیر خداوند** از خورشید است و هر سه هم صحیح است . اما **نامِ** «تفسیر خداوند» اصطلاحا **«تاویل»** است و کسی (با توجه به مفهوم آیه 7 آل عمران و 17 سجده و آیات بسیار زیاد دیگری که همین مفهوم را می رسانند) به آن راه ندارد .

**ملاکِ صحیح دانستنِ هر تفسیر ، «قضاوت عمومی» است**

وقتیکه یک کودک 3-4ساله در مقابل سوالِ «خورشید چیست» یک چیزی شبیه دایره میکشد و **کسی بر او عیب نمیگیرد** ، همگیِ ما – که جزء آن عیب نگیرندگان هستیم - داریم بطور عملی این نکته را مورد تاکید قرار میدهیم که «تفسیر خورشید» با عواملی از جمله سن و سال ، و به مقدار علمی که صاحب آن سن و سال دارد ، نسبت دارد .

خودِ این قضاوت ، شامل عملِ خود قضاوت کننده نیز میشود ، زیرا قضاوت کننده کیست؟ قضاوت کننده ما هستیم که در عین حالی که داریم این حکم را میکنیم ، خودمان ، تفسیری از خورشید ارائه میدهیم که آن را از تفسیر آن کودک بهتر و درست تر میدانیم ، و در همان حالی که داریم این قضاوت را راجع به هردو مورد میکنیم ، این را نیز قبول داریم که تفسیر علمای «فیزیکِ نجوم» از تفسیر ما بهتر است .

به عبارت دیگر ، ما در یک زمانِ واحد ، هم بر تفسیر آن کودک و هم بر تفسیر خودمان و هم بر تفسیر علمای فیزیک نجوم صحّه میگذاریم .

اگر نیک بنگریم ، این قضاوت منحصر به من و شما نیست ، بلکه اکثریت مردم چنین حکم میکنند ، و این عملشان ، (یعنی این نوع حکم کردنشان) مورد صحّه گذاری ما است ، یعنی **ما – تقریبا همگی مردم – این را قبول داریم که : هر سه نوع تفسیری که از یک چیز ، در زمان واحد ، میتواند وجود داشته باشد ، صحیح است .**

**چرا ؟**

علتِ چیزی که فوقا خواندید و قبولش هم دارید و ضمنا از آن تعجب هم کرده اید این است که در ضمیرتان این نکته را پذیرفته اید که در نزد ما انسان ها ، حقایق نِسبی می باشند و در ضمیر خویش این اعتراف را دارید که تاویل با تفسیر فرق دارد .

یا اینکه : «تفسیر از چیزی» ، همان است که ما آن را «منظوراز چیزی» می نامیم و نِسبی است و میتواند بچگانه و عوامانه و عالمانه و درست ودرست تر و درست ترین باشد اما «تاویل هر چیزی» ، فقط یک چیز است که آن هم «منظور خداوند از آن چیز» است که البته مطلقا صحیح است و ضمنا کسی هم به آن راهی ندارد .

تفسیر های ما از هر چیزی در اثر پیشرفت علمی ما میتواند به منظور خداوند نزدیک شود اما هرگز نمیتواند به آن برسد .

این را طور دیگری هم میتوان گفت :

ما میتوانیم به تاویل قرآن نزدیک شویم اما هرگز نمیتوانیم به آن برسیم .

و باز اینطور هم میتوان گفت :

تفاسیر قرآن میتوانند به تاویل قرآن نزدیک شوند اما هرگز نمیتوانند به آن برسند .

یک نکته دیگر :

**تأویل یک حقیقت بیرونی از متن قرآن است .**

مثلاً خوابی که حضرت یوسف (ع) دید ، وقتیکه گفت «هذا **تاویل** رویای» (این تاویل رویای من است) منظور او از تأویل ، آن اتفاقی بود که در آخر سوره به آن اشاره شد (یعنی همان ماجرای به سجده افتادن والدین و برادرانش)

یعنی یک **واقعۀ حقیقیِ** بیروناز آن خواب ، **تأویل** آن خواب بوده است .

یا وقتیکه می­گوئیم «بهشت» ، تصوراتی که راجع به آن می­کنیم که چنین باغها و چنان چشمه­ها و چنان میوه­ها و چه و چه ، اینها همه­اش «**تفسیر ما**» است و هر چه علم ما بیشتر باشد این تفسیرها بهتر و دقیق­تر می­شود اما **تأویل** آن ، همان چیزیست که **پس از قیامت** بر مؤمنان ظاهر خواهد شد و در آن زندگی خواهند کرد .

یعنی «تأویل» از جنس حقایق و واقعیت­های خارجیِ آن کلماتی است که در آیات متشابه بکار رفته است و درک آنها از حیطه علم بشر خارج است .

**10**

**جمع بندیِ تا اینجا**

با توجه به همه آن چیزی که گفته شد ،

**«علم ما» در باره هر چیزی «تفسیر ما» از آن چیز است ،**

**«علم خداوند» در باره هرچیزی «تاویل خداوند» از آن چیز است .**

**چون ما دائما در حال تکامل هستیم «تفسیر ما» نیز در حال تکامل است .**

 **تاویل خداوند در باره هر چیز حدّ نهائی حقایق در باره آن چیز است .**

**«تفسیر ما» از هرچیزی میتواند به تاویل نزدیک شود اما هرگز نمیتواند به آن برسد .**

**یک نکته فرعی** : مطلبی که ذیل تیتر شماره 4 در باره کلمه «حق» گفتیم ، و مطالبی که ذیل تیترهای 7 و 8 و 9 در باره «تاویل» گفتیم ، به یک چیز برمیگردد و مدلول «**حق**» و «**تاویل**» یکی خواهد بود .

**11**

**چرا در آیه 7 آل عمران «تفسیر به رای» را به اشخاص فتنه گر و مریض القلب نسبت داده؟**

دست یابی به تاویل برای بشر محال است .

و کسی که بخواهد به تأویل دست یابد ، در حقیقت می­خواهد به چیزی که محال است برسد (مثلاً با چشم معمولی خورشید را مورد مطالعه دقیق علمی قرار دهد ، و این محال است زیرا خورشید آن چشم را قبل از اینکه بتواند مطالعه­ای کند کور می­کند)

و کسی که رسیدن به محال را وجهه همتش قرار دهد معلوم است که عیب عقلی دارد .

لذا اینکه در آیه 7 سوره آل عمران فرموده «کسانی که در قلوبشان عیبی هست» مفهوم میشود .

 در آیه مذکور چنین فرموده که آنها در آیات متشابه دنبال دو چیز هستند ،

 1- دنبال سوء استفاده از آیات هستند و می­خواهند معنی موردنظر خویش را به آیه تحمیل کنند ،

2- دنبال امر محال (یعنی تأویل آن) هستند ،

در اینصورت عیب اول خبث ذات ، و عیب دوم سفاهت و کم عقلی است .

**12**

**ذکر یک نکته فرعی که ضمنا بسیار «مبتلا به» هم میباشد**

حتما این لطیفه را شنیده اید که مادری به فرزندش گفت قربان چشم های بادامیت بروم و بچه جواب داد که من بادام میخواهم !

با توجه به بحث تاویل و تفسیر و تفسیر به رای ، که در محل خویش یکی از اصولی ترین بحث ها است ، میتوان یک نتیجه گیریی هم (که مانند آن لطیفه ممکن است بیربط به نظر آید) در عادی ترین سطوح مبتلابه ، راجع به نحوه قرائت متن عربیِ انتهای آیه 7 آل عمران داشت ، که وجه لطیفه گونه آن این است که یک خطا در مفاهیم اصلی چگونه ممکن است به ظواهر هم برسد و برسد و برسد ، تا اینکه حتی در نحوه قرائت هم ظاهر شود و حتی علماء و فضلاء را هم در هنگام ترجمه متن گول بزند و آن هم این است که با توجه به مجموع بحث های شده ، انتهای آیه را باید اینطور خواند : «و لا یعلم تأویله الا الله» (وتاویل آن را جز خدا نمیداند) ، (سپس باید توقف کرد) و سپس پس از توقف می باید ادامه داد : «و الراسخون فی العلم یقولون ...» (و فرو روندگان در علم میگویند . . .)

به عبارت دیگر ، لا اقلِّ نتیجه عملی آنهمه بحث ، این است که آنطور خوانده شود ، زیرا در غیر این نوع قرائت ، و بهم چسباندنِ آن دو قطعه ، این مفهومِ کاملا غلط حاصل میشود که «راسخون فی العلم» در «علمِ تاویل متشابهات» با «الله» شریک اند !

و عمق فاجعه را از اینجا درک کنید که اکثر قریب به اتفاق ، در ترجمه به آن مفهوم ناشایست رفته اند ، و این نبوده جز به این خاطر که قبل از توجه به معنی خود قرآن ، آن روایات ذهنشان را پر کرده بوده ، و نتوانسته اند از خطای خویش جلوگیری کنند . البته تک و توکی هم متوجه بوده و از خجالت ترجمه در آمده اند ، (که البته از اینکه در اینجا نام ببرم معذورم)

ضمنا این را هم بگویم که فکر نکنید **نوعِ** خطای مذکور از انواع شاذّ و نادر است ، بلکه در اثر نداشتنِ این دغدغه خاطر که گاهی یک لغزشِ حتی جزئی نیز ممکن است معنا را کاملا مقلوب کند ، از این نوع خطاها در ترجمه ها کمبودی نداریم ! و بقول آن شاعر اگر حکم شود که مست گیرند معلوم خواهد شد که تقریبا هرآنچه هست را باید بگیرند !

و مترجم به هنگام ترجمه خیلی باید خود را در هشیاری نگهدارد ، و دائما باید توجه داشته باشد که **این کلام ،** **کلامِ چه کسی است** و حرمت نگهدارد و حق مطلب بجای آوَرَد .

**خلاصه و نتیجه**

**بر اساس همه آنچه تا کنون عرض کرده ایم ، «تفسیرِ به رای» آن نوع تفسیری است که با موردِ نکوهش آیه 7 سوره آل عمران همخوانی داشته باشد ، و تفسیری که با آن موردِ نکوهش منطبق نباشد «تفسیر به رای» نیست ، و لذا اگر کسی چنان اعتراضی (که در اول این مقال به آن اشاره شد) کرد اعتراضش بیجا و ناوارد است و خودش هم با اعتراض خویش مراتبِ کم علمی و جهل نسبی خویش را نشان داده و لذا رفتاری که باید با اوشود «جادلهم بالتی هی احسن» است و اگر فایده نکرد « و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» است .**

**درجه ارزشِ**

 **«روایاتِ­ شان نزول»**

این نگارنده در تفسیر سوره سباء و سوره نور (و آیه «اِفک» آن) و سوره طلاق نشان داده که چگونه قرآن توانسته از ورای قرن­­ها و هزاره­ها مطالبی را برای ما روشن کند که گوئی هم اکنون به وضوح داریم آن وقایع و مطالب را می­بینیم ، اما روایات وارده در باب آنها متشتت و متفرق و متضاد است و نه تنها چیزی را روشن نمی­کند بلکه اسباب زحمت و بد فهمی هم می­شود .

به عقیده این نگارنده ، روایات­ شأن نزول ، از لحاظ «فهم»ی ، چندان فایده­ای ندارند و تنها فایده آنها در این است که (مثلاً) در آیاتی شبیه آیات 10تا 15 سوره قلم (که ذیلا ذکر میشود) ذکر مصداق کنند و مثلا بگویند اشخاص مورد اشاره در آنها چه کسانی بوده اند .

**وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿10﴾ هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِيمٍ ﴿11﴾ مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿12﴾ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴿13﴾ أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿14﴾ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿15﴾ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ﴿16﴾ (سوره قلم)**

**و اطاعت هيچ قسم خور فرومايه اي نيز مکن (10) که بسيار عيب جو و طعنه زن است و همواره براي اختلاف افکني بين مردم روان است (11) و بازدارنده از کارخير و تجاوزگر و گناهکار است (12) تازه بعد از همه اينها ، بد دهن و خشن و بي اصل نيز هست (13) (چون) مالي و فرزنداني دارد (14) هنگامي که آيات ما بر او خوانده ميشود ميگويد افسانه هاي گذشتگان است (15) بزودي بر بيني او داغ ميزنيم (16)**

فرض کنید ما در موقعیت تفسیر این آیات هستیم ، در اینصورت علاوه بر سعی معمولی برای فهم متن پاراگراف فوق ، این کنجکاوی را هم خواهیم داشت که دریابیم مصادیقی که در آن روزهای نزول وحی وجود داشته و این آیات به آنها اشاره دارند چه کسانی بوده اند .

خود این نگارنده برای رفع کنجکاوی به قسمت «بحث روائیِ» المیزان مراجعه کردم و دیدم در آنجا فرموده که طبق فلان روایت ، شخص مذکور ولیدبن مغیره بوده اما اضافه کرده که در این خصوص روایات زیادی هست که خواننده اگر میل داشت به کتب حدیث مراجعه کند .

 این نوع طرز بیان- اگر کسی روش سخن گفتن مرحوم علامه را بداند- به این معنی است که روایات درباره اینکه مدلول آیات 10 تا 15 چه کسی بوده ، سخن محکمِ متفق علیهِ روشن کننده­ای ندارند .

همین بزرگوار(یعنی مرحوم علامه) در«بحث روایتیِ» ذیل آیات 11 تا 25 سوره مدّثّر مدلول این آیات را نیز همان ولیدبن مغیره ذکر نموده است که خیلی قابل تامل است زیرا یکنفر نمیتواند مصداق هر دو دسته آیات مذکور بوده باشد و روایاتی که فرد مذکور را مصداق هر دو دسته آیات بدانند معیوب و غیر مقبول اند .

برای دقت بیشتر ، آیات اخیرالذکر از سوره مدّثّر را ذیلا نقل میکنیم :

**ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿11﴾ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا ﴿12﴾ وَبَنِينَ شُهُودًا ﴿13﴾ وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿14﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿15﴾ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴿16﴾ سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا ﴿17﴾ إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿18﴾ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿19﴾ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿20﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿21﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿22﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿23﴾ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ﴿24﴾ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿25﴾ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿26﴾ (سوره مدّثّر)**

 مرا با آنکس که به تنهائي آفريدمش واگذار(11) همانکه برايش ثروتي جاري قرار دادم (12) و پسراني حاضر (به خدمت) (13) و کارها را برايش روبراه کردم (14) باز طمع دارد که زيادتش دهم (15) نه! او نسبت به نشانه هاي ما ستيزه گر است (16) بزودي به او سختي ميرسانيم (17) زيرا که فکر کرد و سنجيد (18) مرگ بر او چگونه سنجيد؟ (19) باز هم مرگ براو چگونه سنجيد؟ (20) آنگاه نظري کرد (21) سپس روي درهم كشيد و ترشروئي كرد (22) وآنگاه رو گرداند و گردنكشي كرد(23) و گفت اين چيزي جز جادويي که فرا ميگيرد نيست (24) اين چيزي جز گفتار بشر نيست (25) بزودي او را در سقر مي اندازم (26)

برای اینکه بتوانیم نشان دهیم که ولیدبن مغیره ، نمیتواند هم مصداق آیات سوره مدثر و هم مصداق آیات 10 تا 15 سوره قلم باشد لازم است مشخصات هر دو مصداق را در هر دو دسته آیات مقایسه کنیم .

**1**

**اختلاف در لحن کلی دو پاراگراف**

لحن این دو گفتار در دو پاراگراف کاملا با یکدیگر متفاوت و از هم متمایز است ، لحن پاراگراف سوره قلم در جهت تحقیر شخص مورد نظر ، و پرهیز دادن پیامبر (ص) به اهمیت دادن به او ، و توصیه به بی اعتنائی نسبت به اوست ، در حالیکه لحن پاراگراف سوره مدثر در جهت اظهار تاسف در مورد شخص مورد نظر است که چرا پس از خوردن نمک نمکدان شکسته و از این لحاظ شبیه آیات 175 تا 179 سوره اعراف است (که در داستان آن عالِم بنی اسرائیلی نکوهشش میکند که او چرا پاس نعمت را نداشت و متناسب با برخورداری از آن عمل نکرد و به پستی ها گرائید و . . . )

یعنی اینکه در سوره قلم برای مصداق هیچ فضیلتی نمی شناساند ، اما در سوره مدثر برای مصداق فضیلتی را می شناساند اما اظهار تاسف میکند که او چرا اینگونه رفتار کرد ، و رفتاری بهتر از این شایسته اش بود .

بنا بر این ، با توجه به این نکته ، این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد .

**2**

**اختلاف در مطالبی که به حسب و نسب دو مصداق اشاره دارد**

در پاراگراف سوره قلم شخص مورد نظر را فاقد حسب و نسب محترم دانسته و او را «زنیم» نامیده ، که بنا بقول - اهل لغت - مترادف «حرامزاده» است ، در حالیکه شخص مورد نظرِ پاراگراف سوره مدثر خالی از نوعی تجلیل و بزرگداشت حسب و نسبی نیست و اینکه در باب آفرینش او به نوعی از عنایت الهی اشاره شده (من خلقت وحیدا – کسی که به تنهائی آفریدمش) نشان میدهد به عکس روال سخن در پاراگراف سوره قلم سخن رانده است .

لذا اینهم دلیل دیگری است که این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد .

**3**

**اختلاف در شخصیت و وزن و احترام اجتماعی دو مصداق**

شخصِ مصداق پاراگراف سوره قلم آنقدر پست و فرومایه و منفور است و چنان عیب های آشکاری دارد که نمیتواند مورد احترام هیچکس باشد ، بد دهن ، حرامزاده ، بسیار اهل گناهکاری ، تجاوزگر ، جلوگیرنده خیر ، پست ،

عیبجو و طعنه زن ، میانه مردم را بهمزن ، و . . . و فقط به ضرب و زور ثروت و قبیله اش بزور جایگاهی در میان مردم برای خویش دست و پا کرده ، اما در مورد مصداق سوره مدثر هیچ عیب آشکاری که سبب نفرت عمومی شود به او نسبت داده نشده است .

اینهم دلیل دیگری است که این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد .

**4**

**اختلاف در مطالبی که به ثروت و قبیله دو مصداق اشاره میکند**

در سوره قلم ثروت و قبیله آن مصداق را اینطور بیان کرده ( ذا مال و بین – دارای مالی و پسرانی -) ، اما در سوره مدثر چنین بیان نموده (جعلت له مالا ممدودا و بنین شهودا و مهدت له تمهیدا – برایش ثروتی مداوم و پسرانی کمر بخدمت بسته و اوضاع و احوالی مساعد قرار داده ام -)

این مشکل نیست که تشخیص داده شود که توصیف مصداق سوره مدثر به نوعی با احترام آمیخته است ، در حالیکه توصیف مصداق سوره قلم آغشته به تحقیر است و لذا اینهم دلیل دیگری است که این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد .

**5**

**اختلاف در گفتمان دو مصداق راجع به قرآن**

مصداق سوره قلم خیلی راحت با تبیین قرآن برخورد میکند و جوابی را که ظاهرا همواره در آستین دارد رو میکند و آن را «اساطیر الاولین» (افسانه های پیشینیان) مینامد ، اما ، مصداق سوره مدثر خیلی با دقت و حتی وسواس با آن برخورد میکند ، تفکر میکند (فکّر) و هماهنگ با آن می سنجد (قدّر) و در باره آن می اندیشد (ثم نظر) و بالاخره به جمع بندی میرسد و آن را اظهار میکند (فقال) و در این اظهار نظر خویش مقام بلندی – که از دسترس عموم خارج است – به آن میدهد (ان هذا الا سحر. .)

آیا چنین شخصی با مصداق سوره قلم که چشمش را می بندد و کلیشه ای ترین حرف را به سهل ترین وجهی میزند یکی است؟

نه ! و این نیز دلیل بسیار مهم دیگری است که این دو پاراگراف نمیتواند به یک مصداق اشاره داشته باشد .

**از مجموع دلایل پنجگانه فوق به روشنی فهمیده میشود که مصداق دو پاراگراف سوره های قلم و مدثر نمیتوانند شخص واحدی بوده باشند .**

زیراعلیرغم اینکه مدلول هردو دسته آیات ، اشخاصی تکذیبگر هستند ، اما نمیتوانند «مشابه» یکدیگرباشند ، چه رسد به اینکه شخص واحدی باشند (زیرادودسته آیات مذکور مدلول هایشان آنقدرمتفاوت است که – مانند کوسه و ریش پهن و کچل و مو فرفری - درشخص واحــدی جمع نمیشود)

آیات مورد اشاره سوره قلم و آیات آن پاراگراف سوره مدثر آنقدرگویا و آنقدر مشخص کننده هستند که نمیتوانند به شخص دیگری غیرازمدلول خودشان منطبق بشوند ، لذا ، «روایات شان نزول» آنها ، باید لااقل به دو شخص متفاوت اشاره کنند ، نه به شخص واحد .

**وقتیکه روایات شان نزول درچنین مواقعی کارائی ندارند ، ونمیتوانند بطور واضح و قاطع مدلول آیات مربوط را معین کنند ، پس به چه دردی میخورند و چه مورد استفاده ای دارند ؟**

**علم تفسیر قرآن**

**چقدر**

**نیازمند روایات است؟**

قبل از جواب به پرسش فوق بهتر است از خویش بپرسیم روایاتِ موجود در **چه موضوعاتی** وارد شده اند ؟

پاسخ این است :

روایات عمدتا در :

1 – عقاید

2 – اخلاق

3 – تفسیر (که عمدتا «روایات شان نزول» نام دارند)

 4 – تاریخ

 5 – ملاحم

 6- احکام

7 - سایر

 وارد شده است .

در مورد **عنوان های اول و دوم** ، خودِ قرآن روشن تر و روشن کننده تر است و لذا علم تفسیر قرآن در آن دو مورد نیازی به روایات ندارد .

در مورد **عنوان سوم** ، در مقاله قبلی تا حدودی به ارزش و کارائیِ آن واقف شدیم .

در مورد **عنوان چهارم** (یعنی راجع به تاریخ) ، تا کنون آنقدر که ضروری باشد کارهائی شده و بستر هائی ساخته شده و علم تاریخ به مسیری افتاده که اطمینان بخش باشد و لذا در این مورد هم نیازی به روایات نیست ، به عبارت دیگر ، اگر روزی روایات در این خصوص مفید بوده اند ، فایده خویش را رسانده اند ، و دیگر ، امروز ، چنین نقشی ندارند .

در مورد **عنوان پنجم** (ملاحم) (= پیشگوئی ها) اگر برخی کتاب های مربوطه را ، مثلا «الملاحم و الفتن» یا جلد 13 بحار الانوار یا آن خطبه معروف در نهج البلاغه یا همانند های آنها را دیده باشید حتما متوجه شده اید که :

**اولا** قدر مشترک روایات مندرج در آنها این است که کاربردی نیستند ،

**ثانیا** برخی از آنها برخی دیگر را رد میکنند ،

**ثالثا** چون زمان صدور روایاتِ درستِ آنها بیش از 1200 سال پیش بوده ، و در آنها پیشگوئی هائی ناظر به زمان ما و زمانِ پس از ما وجود دارد ، و نیز از آنجا که نوع زندگی امروز برای مردم آن روزها قابل تصور نبوده ، شنونده (که خودش راوی روایت باشد) در برخی جاها مطلب را بد میفهمیده و هنگام روایت کردن موج منفی خود را نیز سوار روایت کرده و با این تفاصیل خواندن این نوع روایات نیز بار مثبتی ندارد .

برای درک بهتر مطلب مثالی میزنیم :

در جلد 13 بحار الانوار روایات زیادی وجود دارد که حاوی اوضاع و احوال این روزها است ، روایاتی که حکایت از زیاد شدن گناهان و ظلم ها و فسادها دارد ، روایاتی که با حروف نسبتا ریز حدود ده صفحه حجم دارد و پر است از مصادیق گناهان کبیره و نمونه های زیادی از فساد و ظلم ، و در بین آنها چند جمله ای هم از این نوع است که «ساختمانها را محکم میسازند » و «از باران بی نیاز میشوند» و «زن ها بر زین ها می نشینند» و «شهر ها به هم نزدیک میشوند» و «زن ها در امر تجارت با شوهران خویش شرکت می جویند» و «حجت بر همه تمام خواهد شد»

آیا این خبرها که ساختمانها را محکم میسازند ، یا اینکه در اثر خشکسالی هزاران و بلکه میلیونها نفر نمیمیرند ، و شهر ها بهم نزدیک و مسافرت آسان میشود ، و زنها در امور اجتماعی و اقتصادی نسبت به آن روزها فعال تر میشوند ، و حجت بر همه تمام میشود ، جزء خبرهای خوب است یا بد ؟

واضح است که اینها جزء خبرهای خوب است ، اما ، از آنجا که راویان این نوع روایات ، زندانیِ افکار خرافیی از قبیل پدرسالاری و تحقیر جنس مونث و صوفی منشی و تحقیر زندگی این جهانی و امثال آن بوده اند نمی توانستند بار مثبت این خبر ها را درک کنند و لذا آنها را هم بد و منفی تلقی کردند و این بار منفی را در لحن گفتاریِ روایتشان هم وارد کردند و نتیجه این شد که «اخبار آخرالزمان» مترادف شد با «اخبار نا خوشایند» و «اخبار منفی» و «اخبار نا مطلوب» و خودِ «آخرالزمان» نیز مترادف شد با «دوره ظلمت» و «دوره نا امیدی بشر» و «دوره بد» در حالیکه واقعا برعکس آن است ، و هیچ دوره ای از تاریخ بشر مانند این پنجاه سال اخیر نبوده که تعالیم انبیاء اینقدر طرفدار داشته باشد و شعارهای مصلحان به قوانین تبدیل شود و تعالیم شیاطین اینقدر از ظاهر زندگی بشر به محاق رانده شود ، و محدود به محافل سوء باشد ، و برعکس ، تعالیم انبیاء به قوانین تبدیل گردد و زندگی بشرِ معمولی اینقدر مورد حفاظت قرار گیرد و تعداد بیسواد و نادان اینقدر کم شود و مرگ و میر در روزهای اول نوزادی اینقدر نادر الوجود باشد و . . . و زندگیِ بشر متوسط که به حیوانات شبیه تر بود اینقدر به مفهوم «ولقد کرّمنا بنی آدم» نزدیک شده باشد .

بنا بر این ، روایاتِ موسوم به «ملاحم» نیز در جهت عکس عمل میکنند و بجای اینکه مانند پیشگوئی های قرآنی سبب افزایش امیدواری نوع بشر شوند ، به علت عدم کشش ذهن راویان آن زمانها که هر چیزی را که با آن انس نداشتند بد میدیدند موجب حالاتی یاس آمیز و افسرده کننده میشوند و بجای اینکه اطلاعات صحیح بدهند موجب افزایش پراکنش خرافات میگردند .

لذا ، در مجموع ، این نوع روایات نیز چندان فایده ای ندارند و همان به که در آرشیوها و کتابخانه ها باشند و عده ای خاص به پردازش آنها بپردازند .

در مورد **عنوان ششم** (یعنی روایاتِ احکامی) هم چون آنها «مواد اولیه» صادر کنندگان فتوا هستند یکسره مربوط به اهل فتوا می باشند و به ما مردم عادی چندان ربطی ندارند .

(بگذریم از اینکه خودِ آن بزرگواران نیز در روزگار پر چالشی بسر می برند و با این شمشیر داموکلس درگیرند که :

1 - اساسا «فتوا باید شورائی باشد» ،

2 - و نیز اینکه «مردم میتوانند در یک موضوعِ فقهی به یکنفر و در موضوع دیگر به دیگری رجوع کنند» ،

3 - و نیز اینکه در این روزها آن الگوی قدیمیِ طولانی مدت که میگفت «برای همه امور دینی فقط یک مرجع تقلید» دیگر کارایی ندارد ،

4 - و اینکه «پس از قبول مرجعیتِ یک مرجع نمیتوان به دیگری رجوع کرد» ، نیز ، محل مناقشه قرار گرفته است .

 خلاصه اینکه این قیود که برای اهل افتاء حصون و قِلاعی بود ، دارد فرو میریزد ،

لذا فعلا آینده آن قشر خاص از علما که متکفل امر فتاوا باشند مشخص نیست و لذا مواد اولیه کارشان نیز به ما مردم عادی مربوط نمیباشد .

فکر نکنید مطالب فوق از خویش در آورده ایم !

خیر ! اینها مطالبی است که مرحوم آیة الله منتظری که (استاد همه مفتیان امروز است) در جلسات فنی حوزوی و طی دروس خویش گفته اند ، و گرچه مقاومت هائی در مورد این گفتارهای آن فقید سعید شده ، اما چون انگیزه آن مقاومت ها واضح است بطلانشان نیز قابل نتیجه گیری است .

 ما مردم عادی ، امروز ، بیش از هر چیز نیاز به تفاسیر خوب و درست و معقول و منطقی از قرآن داریم و چنانکه دیده شد تفسیر قرآن نیز نیاز مهمی به روایات ندارد ، و خود این قلم نیز که یک دوره کامل تفسیر قرآن نموده برای درک و فهم و تفسیر خویش نیازی به روایات حس نکرده است . **(علاقمندان میتوانند تفسیر این قلم و تالیفات مرتبط را در سایت ذیل ببینند**

**www.tafsir.jamal-ganjei.com)**

در مورد **عنوان هفتم** که عنوان «سایر» را داشت ، چیز قابلی برای عرضه وجود ندارد زیرا موضوعاتش بشدت متشتت و روایات هر یک از آن باب های متشتت نیز ، هم از لحاظ تعداد ، قلیل ، و هم از لحاظ موضوعات ، کم اهمیت است ، و لذا از لحاظ این بحث اهمیتی ندارند .

چگو**نگیِ**

**پیدایش روایات**

در ابتدا باید مثالی بزنیم :

اگر سوره نساء را تحلیل کنیم خواهیم دید محتوای مطالبش عبارت است از :

( جدول 1 )

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| تعداد کلمه | شرح | عنوان فرعی | عنوان اصلی | آیه  |
| 380 | صله رحم- اموال یتیم- مهریه- امتحان یتیم برای رشد- قانون ارث | احکام | حکمت | 12-1 |
| 20 | برای رعایت کنندگان احکام فوق  | بهشت | آخرت | 13 |
| 14 | برای رعایت نکنندگان احکام فوق  | جهنم | آخرت | 14 |
| 40 | رفتار با زنانی که کار زشت می کنند  | احکام | حکمت | 16و15 |
| 48 | راجع به توبه و شرایط قبولی | قوانین خدائی | حکمت | 18و17 |
| 286 | مربوط به ازدواج- چه کسی حلال است و چه کسی حرام  | احکام | حکمت | 25-19 |
| 42 | ساماندهی امور شما | علت تشریع این احکام | حکمت | 28-26 |
| 226 | اجتناب از گناهان کبیره - مردان و زنان مالک مکتسبات خویش هستند- رابطه اجتماعی زنان و مردان  | احکام | حکمت | 36-29 |
| 60 | توصیف- نکوهش | منافقان | مردم | 39-37 |
| 43 | پشیمانی آنها که عصیان کردند | قیامت  | آخرت | 42-40 |
| 50 | نماز- غسل- نماز مسافر- تیمم | احکام | حکمت | 43 |
| 55 | توصیف- نکوهش | کافران یهود  | مردم | 46-44 |
| 30 | خطاب- ایمان آورید قبل از اینکه...  | کافران یهود | مردم | 47 |
| 19 | راجع به غفران  | قوانین خدائی | حکمت | 48 |
| 25 | توصیف- نکوهش  | منافقان | مردم | 50و49 |
| 77 | اهل کتاب- نکوهش  | کافران | مردم | 55-51 |
| 23 | کافران  | جهنم | آخرت | 56 |
| 25 | مومنان- نعمت ها- جاودانگی | بهشت | آخرت | 57 |
| 58 | رد امانت به اهلش- عدالت- اطاعت خدا و رسول و اولی الامر  | احکام | حکمت | 59و58 |
| 86 | توصیف و نکوهش | منافقان | مردم | 63-60 |
| 23 | راجع به پذیرش استغفار | قوانین خدائی | حکمت | 64 |
| 19 | توصیف | مومنان | مردم | 65 |
| 27 | توصیف | منافقان | مردم | 66 |
| 46 | ضوابط اجر - هدایت -... | قوانین خدائی | حکمت | 70-67 |
| 139 | قتال | احکام | حکمت | 76-71 |
| 144 | بگو... بی ارزشی دنیا- قطعی بودن مرگ- حسنه از سوی خداست وسیئه از جانب خویش- نگهبانشان نیستی  | ارشاد | پیامبر  | 81-77 |
| 12 | بی اختلاف | توصیف | قرآن | 82 |
| 37 | نکوهش بعضی از رفتارها  | مسلمانان | مردم | 83 |
| 24 | در راه خدا بجنگ . و دیگران را ترغیب کن  | ارشاد | پیامبر | 84 |
| 23 | راجع به وساطت خیر | قوانین خدائی | حکمت | 85 |
| 15 | جواب سلام را بهتر بدهید  | اخلاقیات | حکمت | 86 |
| 15 | حتمیت آن  | قیامت | آخرت | 87 |
| 137 | توصیف | منافقان | مردم | 91-88 |
| 58 | قتل نفس غیر عمد و کفاره- یا قتل عمد و حکم آن  | احکام | حکمت | 93و92 |
| 43 | برخورد با گروه های ناشناس مسلمان | احکام | حکمت | 94 |
| 55 | جهاد | علت صدور احکام | حکمت | 96و95 |
| 250 | راجع به مهاجرت درراه خدا و مسافرت و جنگ  | احکام | حکمت | 104-97 |
| 40 | راجع به خائنان پشتیبانی نکن ، استغفار کن  | ارشاد | پیامبر | 107-105 |
| 24 | توصیف- از مردم پنهانکاری می کنند اما خدا را ناظر نمیدانند  | منافقان | مردم | 108 |
| 19 | ارشاد- امروز پشتیبانی آنها را کنید ، در قیامت کی از آنها پشتیبانی می کند ؟ | مسلمانان | مردم | 109 |
| 42 | راجع به ضوابط رفتار با اشخاصی در قیامت | قوانین خدائی | آخرت | 112-110 |
| 38 | مواظب باش گمراهت نکنند | هشدار | پیامبر | 113 |
| 25 | توصیف رفتارشان  | منافقان | مردم | 114 |
| 23 | ضوابط چگونگی رفتار با مردم | قوانین خدائی | آخرت | 115 |
| 18 | ضوابط چگونگی رفتار با مردم | قوانین خدائی | آخرت | 116 |
| 13 | توصیف عقاید و رفتارشان | مشرکان | مردم | 117 |
| 50 | توصیف نحوه رفتار او در کمراه کردن مردم | شیطان | سایر | 120-118 |
| 7 | برای پیروان شیطان | جهنم | آخرت | 121 |
| 21 | برای مومنان عامل | بهشت | آخرت | 122 |
| 54 | ضوابط چگونگی رفتار با مردم اعم از مسلمان و کافر | قوانین خدائی | آخرت | 125-123 |
| 12 | ملک مطلق- احاطه مطلق | صفات | خداوند  | 126 |
| 119 | درباره زنان- عدالت- صلح در روابط زناشوئی- عدالت در صورت بیش از یک زن | احکام | حکمت | 130-127 |
| 34 | تقوا  | اخلاق | حکمت | 131 |
| 11 | ملک مطلق- نظارت همه جانبه  | صفات | خداوند | 132 |
| 12 | قدرت- برجایگزینی مردم دیگری بجای شما  | صفات | خداوند | 133 |
| 14 | ضوابط رفتار با مردم | قوانین خدائی | آخرت | 134 |
| 75 | عدالت خواه باشید- ولو ظاهرا به ضرر شما باشد ایمان واقعی بیاورید . | اخلاق  | حکمت | 136و135 |
| 22 | ضوابط رفتار با مردم | قوانین خدائی | آخرت | 137 |
| 6 | عذاب برای منافقان | جهنم | آخرت | 138 |
| 133 | توصیف | منافقان | مردم | 143-139 |
| 21 | منافقان و کافران را دوست نگیرید  | احکام | حکمت | 144 |
| 36 | ضوابط رفتار با مردم | قوانین خدائی | آخرت | 146و145 |
| 12 | ضوابط رفتار با مردم در همین جهان | قوانین خدائی  | حکمت | 147 |
| 13 | ضوابط تظلم از یکدیگر | احکام | حکمت | 148 |
| 12 | کار خیر را میتوانید هم مخفیانه انجام دهید هم علنی  | اخلاق | حکمت | 149 |
| 40 | توصیف | کافران | مردم | 151و150 |
| 22 | توصیف | مومنان | مردم | 152 |
| 236 | اهل کتاب- توصیف و نکوهش | کافران | مردم | 162-153 |
| 69 | به تو وحی کردیم . همانطور به این پیامبران ... وحی کردیم  | تبیین | پیامبر | 165-163 |
| 15 | خداوند گواهی میدهد که آنچه که بتو وحی کرده از علمش بوده  | تبیین | پیامبر | 166 |
| 25 | ضوابط رفتار با مردم | قوانین خدائی | آخرت | 168و167 |
| 12 | برای کافران | جهنم | آخرت | 169 |
| 25 | دعوت به ایمان- برایتان بهتر است  | انسان | مردم | 170 |
| 75 | اهل کتاب- موعظه- چنین نکنید- چنان تصور نداشته باشید  | کافران | مردم | 172و171 |
| 33 | ضوابط برخورد با مردم | قوانین خدائی | آخرت | 173 |
| 12 | خطاب- ایمان بیاورید | انسان | مردم | 174 |
| 18 | ضوابط برخورد با مردم | قوانین خدائی | آخرت | 175 |
| 50 | ارث- کلاله | احکام | حکمت | 176 |
| 4212 | جمع |

اندکی به تنوع مطالب و تاکیدات الهی که در این سوره وجود دارد دقت کنید و آنگاه به این نکته بیندیشید که مخاطبان این سوره در آن روزها چه دغدغه هایی داشته اند !

دغدغه های آن مردم از سوالشان که در آخرین آیه همان سوره وجود دارد معلوم میشود :

**يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلاَلَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُواْ إِخْوَةً رِّجَالاً وَنِسَاء فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّواْ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿176﴾**

**از تو فتوا ميخواهند . بگو خداوند درباره کلاله فتوا ميدهد: اگر مردي بميرد و فرزندي نداشته باشد ، و خواهري داشته باشد نصف** (مال) **بجا مانده مال اوست . و او نيز از آن** (خواهر) **ارث ميبرد اگر فرزندي نمي داشت و اگر آن** (خواهر) **ها دو تا باشند دو سوم** (مال) **بجا مانده مال آنهاست و اگر چند برادر و خواهر باشند نصيب هر مردي مانند دو زن است . خداوند برايتان بيان مي کند ، مبادا گمراه شويد ، و خداوند به همه چيز داناست (176)**

چنانکه از جدول های ذیل پیداست ، نزدیک به 51 درصد سوره نساء احکام بسیار متنوع و مختلفی را شامل میشود که موضوع «کلاله» یک موضوع بسیار شاذّ و نادر در بین آنها بوده ، اما جالب است که از خویش بپرسیم چرا مخاطب های آن روز ها در بین آنهمه مطالب متنوع و مهم به این موضوع شاذّ و نادر چسبیده اند و بر آن زوم کرده اند که در جواب آنها «آیه درخواستی» نازل شده است؟

 اگر کسی این سر نخ را تعقیب کند ، به چنان نتایج جالبی از لحاظ جامعه شناسی و روانشناسیِ مردم آن روزها دست خواهد یافت که سبب حیرت خواهد شد – و البته ما از انجام آن معذوریم زیرا آنقدر کار زمین مانده داریم که دو برابر عمر معمولی مان را هم پر خواهد کرد – در هر حال مردم در باره همین موضوع شاذ و نادر می باید قیل و قال و اصراری راه انداخته باشند که پیامبر (ص) را مستاصل نموده و او را دست به آسمان و به چاره جوئی وا داشته باشند تا اینکه آیه فوق نازل شده باشد ، **در حالیکه در همین سوره ، (در آیه 12) ، موضوع** **مذکور اجمالا لحاظ شده است (چنانکه ذیلا ملاحظه مینمایید) !**

**. . . وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوَاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِي الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَآ أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَآرٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿12﴾**

**. . . و اگر مردی یا زنی که از او ارث می برند کلاله باشد (یعنی پدر و مادر و فرزند نداشته باشد) و برادر یا خواهری داشته باشد برای هرکدام از آنها یک ششم می رسد و اگر بیشتر از این باشند ، آنها در یک سوم شریک هستند . البته [این حکم] پس از انجام وصيت که (بحال ورثه) بسيار ضرر رسان نباشد ، و پرداخت قرض [است] . اين توصيه اي است از جانب خداوند و خداوند داناي حليم است (12) ‍‍{ترجمه موسوی گرمارودی}**

( جدول « درج » ها – نشاندهنده ترکیبِ درصدیِ موضوعی - )

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| درصد | شرح | عنوان اصلی | شماره |
| 7/50 | احکام فردی ( ازدواج- صله رحم- عدالت در خانواده ) و احکام اجتماعی ( جهاد و مهاجرت و جنگ به نسبت 2و1 ) | حکمت | 1-4 |
| 9/27 | توصیف و نکوهش منافقان و کافران و بعضی از مسلمانان سست ایمان | مردم | 2-4 |
| 3/11 | ضوابط برخورد با مردم در آخرت | آخرت | 3-4 |
| 8/7 | ارشاد- مردم را به ارزشهای متعالی آشنا کن- ترغیب به جهاد کن- از خائنان پشتیبانی نکن... | پیامبر | 4-4 |

( جدول 1/ 4 – نشاندهنده جزئیات سطر اول جدول قبل - )

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| درصد | تعداد کلمه | شرح | عنوان فرعی | عنوان اصلی |
| 1/81 | 1733 |  | احکام | حکمت |
| 8 | 171 |  | قوانین خدائی | حکمت |
| 7/5 | 121 |  | اخلاق | حکمت |
| 6/2 | 55 |  | علت صدور احکام | حکمت |
| 2 | 42 |  | علت تشریع این احکام | حکمت |
| 7/0 | 15 |  | اخلاقیات | حکمت |
| 100 | 2137 | جمع |

**ملاحظه فرمودید ؟**

**خداوند احکامی فرموده ، در بین آنها احکام مهم و بسیار مهم و بینهایت مهم نیز بوده ، و یک حکم شاذّ و نادر هم بوده ، مخاطب های آن روزها آنهمه احکام مهم و بسیار مهم و بینهایت مهم را گذاشته و مته دقت خویش را گذاشته اند روی خشخاشِ آن حکم شاذّ و نادر ، و عرصه را بر آنحضرت تنگ کردند ، بطوریکه آنحضرت از مبدا وحی کمک خواست و البته کمک هم رسید و آن آیه هم نازل شد .**

**روایات هم همینطور بوجود می آمد**

**مردم از آنحضرت (وپس از ایشان – شیعیان - ازائمه- ع - ) سوالی میکردند و جوابی می شنیدند و آن را نقل میکردند و این عمل (یعنی نقل کردن جوابِ شنیده خویش) اسمش (اصطلاحا) روایت یا حدیث است .**

**فهم و سلیقه مردم ، و سنت های قومی و قبیله ای ، و امثال آنها ، که تشکیل دهنده دغدغه خاطر های آنها بوده است ، در این پروسه سوال کردن و جواب شنیدن دخیل می بوده است .**

**اگر امروز آنحضرت در میان ما می بود ، سوال هایی که از ایشان میشد درباره دموکراسی و حقوق بشر و آزادی بیان و اقتصاد و علوم و امثال این مقولات می بود ، اما این مقولات ، اساسا در مخیله مردمِ آن روزها نمی گنجیده و اصلا این چیزها را نمی فهمیدند تا در باره آن اساسا سئوالی کنند ، چه رسد به اینکه دغدغه خاطرشان هم بوده باشد .**

**لذا آنها سوالاتی میکردند که در مخیله شان می گنجید و سوالاتی که به درد ما بخورد اساسا نکرده اند و نمیتوانستند کنند ، همانطور که ما هم در حدی نیستیم که سوالاتی که جزء دغدغه های خواطر انسان های 200 سال بعد است کنیم .**

**لذا اساسا در احادیث و روایات نباید دنبال جواب سوالات امروزمان بگردیم و اگر هم میخواهیم چنین جستجوئی کنیم محل آن قرآن است که ظرفیت جوابگوئیِ همه انسان هایِ همیشهء تاریخ را دارا است ، نه احادیث و روایات که تازه اگر جعلی و دروغ نباشد بر اساس دغدغه های مسائل روزمره اشخاصی در زمانی و مکانی خاص است .**

**در پایان این بخش بهتر است این نکته را ناگفته نگذاریم که : البته نباید فکر کنیم که روایات منحصرا از آن راه پیدایش می یابند ، گاهی هم اینطور بوده که خود وجود مقدس پیامبر (ص) [یا ائمه –ع-] بنا بر ضرورتی که خودشان تشخیص میداده اند – بدون اینکه مردم سوالی کنند – خودشان ابتدائا مطلبی را میفرموده اند (مثلا مانند حدیث مشهور ثقلین)**

**اما این موارد – به نسبتِ طریقه اول – بسیار کم بوده است ، و حجم و تشخیص انواع روایات در کتب روایی بخوبی نشان از اغلبیت طریقه اول دارد .**

ا**ز این قلم**

**الف - مقاله ها**

**1 - پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان**

پس از انتشار کتاب «اصل انواع» در قرن 19 به قلم چارلز داروین کلیسای کاتولیک به شدت در مقابل آن موضع گرفت و آن را کفر آمیز خواند ، و از آن پس تا کنون هم این موضع را حفظ کرده ، و حق هم دارد زیرا در مندرجات و استنتاجات آن کتاب مطالبی هست که بطور وضوح مغایر نصوص «کتاب مقدس» آنها است . اما جای تعجب است که چرا علمای اسلام هم وارد همین موضع شدند زیرا مندرجات و استنتاجات آن کتاب با « کتاب مقدس مسلمانان» تضاد و تنافری ندارد ، زیرا او بر اساس مشاهده و تجربه به چیزی رسید و آن را نوشت ، و مشاهده و تجربه هم چیزی است که قرآن دائما همه را به آن دعوت میکند .

در این کتاب ، موضوع «پیدایش انسان در روی زمین» که روایتِ این جهانیِ پدیده مذکور است ، از موضوع «برگزیدگیِ آدم» که روایتِ فرا جهانیِ آن پدیده است ، جداگانه ، و تماما باذکر آیات قرآن و استنتاج از آن ، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده که خلط دو بحث سبب آن سوء تفاهم بزرگ گردیده است و قرآن مخالفتی با نتایج علوم تجربی ندارد .

ضمنا چون ابلیس و شیطان نیز یکی از عناصر روایتِ فرا جهانیِ مذکور است در باره ماهیت شیطان نیز بحثی قرآنی در این کتاب وجود دارد .

**2- سره و ناسره در روایات معراج**

در این کتاب دو روایت از المیزان در باره معراج نقل شده که یکی موافق قرآن است ودیگری که خیلی هم بلند و طولانی – حدود بیست صفحه با قلم ریز - است ، چنانکه در متن کتاب بطور تفصیل نشان داده شده ، 16 مورد مخالفت با قرآن ، 10 مورد مخالفت با عقل ، و 4 مورد مخالفتِ قسمت هائی از روایت با قسمت های دیگری از همان روایت در آن است ، و این از باب نمونه است و نتیجه گرفته که در باب تفسیر قرآن می باید درستیِ روایات را از قرآن فهمید نه بر عکس ، و اینکه اگر مفسر به ترتیب نزول کار کند دچار این نوع خطا ها نمیشود .

**3- سیر و سلوک قرآنی**

«تعالی نفس» همیشه یکی از دغدغه های خاطر برخی از انسان ها بوده و از این پس هم خواهد بود ، و مکاتب گوناگون از قبیل متصوفه (اعم متصوفه مسلمان و مسیحی و یهودی ونیز هندی و بودایی و امثالهم) وغیره برای این دغدغه خاطر نسخه هائی پیچیده اند وکه نتیجه اش پیدایش اینهمه خانقاه و دیرِ رهبانی گری و اَشکال دیگرِ چیزی است که به عنوان محل«سیر و سلوک» و «تهذیب نفس» شناخته میشود ، در این کتاب ، از لحاظ قرآنی – که صالح ترین مرجع برای این مقوله است - به این دغدغه خاطر پرداخته و روشهای قرآنیِ سیر و سلوک و تهذیب نفس را بازگو نموده است .

**4 - شناختِ وجوهِ کلّی اعجاز قرآن**

در این کتاب از 9 لحاظِ کلّی ، به «غیر قابل گفتار بشر بودن» قرآن ، و اینکه گوینده قرآن باید کسی باشد که آنقدر علم داشته باشد که بتواند آسمانها و زمین و خود بشر را بیافریند ، پرداخته ، و نشان داده که چرا مسلمانان قرآن را – به حق – معجزه میدانند . این کتاب برای کسانی که «مسلمانِ شناسنامه ای» بوده و مایلند در اصل مسلمانی خویش از شک و تردید بدر آیند خیلی مفید است .

**5 - آثار قوم لوط**

در این کتاب با ذکر آیات مرتبط به داستان قوم لوط و نوع عذاب آنها ، به کاوشگران و باستان شناسان سرنخ هائی از متن قرآن داده شده ، که کجا را مورد حفاری های باستان شناسانه قرار دهند که آثار آن قوم را بیابند و از این طریق ، هم قسمتی از «ماقبل تاریخ» را به «دوره تاریخی» بیاورند ، و هم سند مهم دیگری بر اسنادِ موجودِ اعجاز قرآن بیافزایند .

**6 - حدود شفاعت**

این نگارنده در نوجوانی از یکی از وعاظ مشهور آن زمان شنیده بود که بالای منبر میگفت «تو شیعه باش و ... کن» و « سنّی چه حج کند و چه ... کند یکی است» در این کتاب با این خرافه برخورد شده که کسی فکر نکند به صِرفِ مسلمان زادگی و شیعه زادگی همه چیزش مرتب است و مورد شفاعت واقع خواهد شد و حدّ و حدود شفاعت را با استفاده از متن خود قرآن باز گویی کرده است .

**7 – مبانی و کلید های تفسیریِ «سخن نو در تفسیر قرآن»**

تفسیر مذکور یک رویکرد تفسیری است که با توجه به قابلیت ها و آثار و نتایجش میتواند تفسیری از قرآن برای بشر قرن بیست و یکم (که آسان پسند نیست و به هر مطلبی که تحت نام های مقدس مطرح شود اقبال نمیکند بلکه به دلایل و عقل پسندی مطالب متکی است ) باشد .

کتاب مذکور که در حقیقت مقدمه جلد اول تفسیر مذکور است بطور جداگانه عرضه شده تا قطور بودن خود متنِ ده جلدی تفسیر مذکور مانع دسترسی به مباحث مهمی که در این کتاب مطرح شده است نشود .

**8 – آموزش تفسیر قرآن کریم**

این کتاب به اشخاص مستعد و علاقمندِ کارِ تفسیری کمک میکند خود راسا به استنباط از قرآن کریم بپردازد . در این کتاب ضمن بحث کوتاهی در باره مبانیِ تفسیری و نشان دادن برخی از مهم ترین کلید های تفسیری ، نمونه و سرمشق آموزشی هم ارائه میکند تا نوآموزان این رشته بتوانند اولین قدم های خویش را با توجه به آن سر مشق بردارند ، و هم چنین از طریق طرح برخی سئوالات تیپ ، به عنوان نمونه ، به نو مفسران کمک میکند در بحث های خود سوال های ممکن خوانندگان خود را جواب دهند و به این ترتیب به پرباری تفسیر خویش کمک کنند .

**9 – آسیب شناسی تفسیر قرآن کریم**

تفاسیر قرآن – حتی برخی تفاسیر قَدَر – از آنجا که برخی از کلید های تفسیری را نمی شناخته اند و لذا رعایتشان نکرده اند بعضا در استنتاج نهائی دچار خطاهای فاحشی شده اند و معانیی ارائه کرده اند که هیچگونه مقبولیتی نمیتواند داشته باشد . در این کتاب برخی از این نوع خطا ها را مطرح نموده تا نو مفسران متوجه اهمیت کلید های تفسیری مذکور شده و در کارهای خویش آنها را به دقت رعایت کنند .

**10 – سخن نو در ترتیب نزول ، و زمان نزول سوره ها ، و حروف مقطعه**

این کتاب ضمن اینکه به سه موضوع جذابِ ( ترتیب نزول ، تاریخ نزول ، و حروف مقطعه) می پردازد و نو ترین سخن را در باره آنها عرضه میکند ، از این لحاظ که چگونه این روش تفسیری – که در تفسیر فوق الذکر استفاده شده - سبب گسترش و تعمیق دانش ما در باره سه مقوله فوق شده ، قابل توجه مفسران و محققان جوان است ، که از ابتدای کارِ تفسیر و تحقیق ، بدانند که چنین روشی هم هست که به پیدایش چنین نتایجی کمک کرده است ، و از آن بهره ببرند .

**11 – رهنمود های قرآن برای بشر قرن حاضر**

موضوع بحثِ کتاب فوق در سه فصل عرضه شده ، که در فصل اول با شاهد آوری از آیاتی از کلام خدا نشان داده میشود که چگونه بشر ابتدائی با استفاده از رهنمودهای وحی از زندگی حیوانی فاصله میگیرد ، و در فصل دوم کارنامه قرآن را در متمدن سازیِ بشر مورد ارزیابی قرار میدهد ، و در فصل پایانی ضمن مطرح کردن برخی دغدغه های بشر فعلیِ قرن بیست و یکمی رهنمودهای قرآنی را برای درمان آلام بشری و رفع دغدغه های فوق بیان میکند .

**12 – کتاب همراه مفسران موضوعی ( هندبوک مفسرانِ موضوعی )**

این کتاب در دست تالیف است

موضوع این کتاب «جستجوی موضوعی» در موضوعاتی بیش از 300 قلم در متن قرآن کریم است که در فایل ورد آن صورت میگیرد .

متن کتاب طوری طراحی شده که اولا به ترتیب نزول و ثانیا با تقطیع کافی و ثالثا ترجمه و رابعا عصاره گیریِ محتوائی پاراگراف ها و خامسا امکان دسترسی به تفسیر مفصل هر پاراگراف از طریق بهره گیری از امکانات هایپرلینک در برنامه ورد و سادسا امکان تکمیل توسط خود کاربر برای رفع نیاز های ویژه خویش است و مزایای دیگری نیز دارد که در مجموع این کتاب را در پایه یک مرجع بی بدیل در موضوع کتاب های علوم قرآنی میرساند .

**13 – سخن نو در اصلاحِ الگویِ رایجِ حیات اخروی**

در این کتاب در ابتدا به نقادیِ «الگوی ذهنیِ رایج حیات اخروی» پرداخته و سپس با استفاده از بحث های قرآنی الگوئی را پیشنهاد کرده که در آن آثاری از آن موارد انتقادیِ مطرح بر الگوی رایج نیست .

**ب - تفسیر قرآن**

(به نامِ) **: «سخن نو در تفسیر قرآن»**

**1- جلد 1 (شامل فهرست الفبائی تفسیرسوره ها ، مبانی و روش تفسیری ، و کلید های تفسیر قرآن ، و تفسیر چند سوره اولیه نزول قرآن به ترتیب نزول)**

**2- جلد های 2 تا 10( شامل تفسیر بقیه سوره ها به ترتیب نزول)**

این تفسیر ، چنانکه از بخش «مبانی» در جلد اول – ونیز از خودِ متن ِ تفسیر سوره ها - پیدا است ، کاملا «روش مند» و منظم و قابل آموزش است و چون به ترتیب نزول است خواننده هنگام مطالعه آن گوئی که پا به پای رسول خدا (ص) حرکت نموده و آن روزها را درک میکند و مطالبِ جنبیِ قابل ملاحظه ای رانیز علاوه بر متنِ خود تفسیر در می یابد که مجموعا از خواندن آن لذت معنوی زیادی می برد و از این لحاظ از هر تفسیری متمایز است .

ذیلا تفسیر یک پاراگراف از یکی سوره ها که بطور اتفاقی انتخاب شده را به عنوان مشتِ نمونه خروار ارائه مینماید و در همینجا این یادآوری را نیز اضافه میکند که همان «اسکلت» ی را که در تفسیر این پاراگراف می بینید در کل تفسیر همه پاراگراف ها پیگیری شده است ، که عبارت است از : متن عربی ، ترجمه فارسی عصاره محتوای کل سوره (= درس) ، عصاره محتوای پاراگراف (= درب) ، درج خلاصه تفسیر پاراگراف های قبلی ، سوالات برای تحریک ذهن خواننده ، شرح مختصر بعضی از نکات لازم الشرح ، و بالاخره جمع بندی و تفسیر پاراگراف با توجه به همه موارد قبلی :

سوره شعراء پاراگراف12 آیات221تا227

|  |  |
| --- | --- |
| **هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿221﴾ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿222﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿223﴾ وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿224﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿225﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿226﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ﴿227﴾**

|  |
| --- |
| **درس:** چگونه خداوند پيامبران را موفق و تکذيب کنندگان آنان را نابود مي کند .**درب:** اي مسلمانان دلگرم باشيد که پيامبر شما بر حق است . |

**آيا خبر دهم شما را که شياطين بر چه کسي فرود مي آيند؟(221) بر همه دروغزنان گناهکار فرود مي آيند (222) كه گوش ميخوابانند و اکثرشان دروغگويند (223) و آن شاعراني که گمراهان پيرويشان ميکنند (224) نمي بيني که در هر واديي سرگردانند؟(225) و چيزهايي ميگويند که عمل نمي کنند؟(226) مگر كساني که ايمان آورده و عمل صالح نموده و خدا را بسيار ياد کرده و پس از ظلمي که به آنها شده در صدد انتقام برآمده اند و بزودي ظالمان خواهند دانست به چه بازگشتگاهي باز ميگردند (227)** |

**پیش تفسیر**

**خلاصه تفسیر پاراگراف** : اي مسلمانان دلگرم باشيد که پيامبر شما بر حق است .

**خلاصه تفسیر پاراگراف های پیشین**

در پاراگراف 1 می فرماید : ای پیامبر ! ازرفتارهای مکذبانه این مردم دلگیرمباش وکـــار رسالتت را با قوت پی بگیر .

در پاراگراف 2 تا 8 می فرماید : ای پیامبر ! تکذیبگرانت ازقوم فرعون وابراهیم و نوح و عاد و ثمود و لوط و شعیب مهمترنیستند . اگرلازم باشد حتی به روش خارق العاده موفقت میکنیم .

در پاراگراف 9 می فرماید : ای پیامبر! توجه مخاطبان را به این نکته جلب کن که داستان­هایی که بر آنها خوانده­ای حق مطلق است زیرا وحی است ، و به آنها هشدار ده که از حد نگذرانند .

در پاراگراف 10 می فرماید : گر چه این مطالب حق مطلق و وحی است اما مجرمان به آن ایمان نخواهند آورد تا آن عذاب دردناک به آنها برسد و تو ای پیامبر ، ازایمان نیاوردن آنها چندان دلگیرمباش .

در پاراگراف 11 می فرماید : ای پیامبر! تو که می­دانی این مطالب حق مطلق است با دلگرمی کامل کار رسالتت را پیگیر باش و به چنین عباداتی بپرداز و نسبت به پیروانت گرم تر باش و نزدیکانت راهشدارده .

در این پاراگراف می فرماید : ای پیامبر ! مخالفانت هیچ حقانیتی ندارند و اشخاص بسیار گناهکار و بسیار دروغزن ، و محل فرود القائات شیطانی می­باشند .

**سوالات**

1 – حالت کلی این پاراگراف چگونه است؟ (آموزشی؟ تبلیغی؟ یا . . ؟)

2 - کلماتِ غالب این پاراگراف به «چه زبان»ی است؟ (عادی؟ مَثَل؟ یا....)

3 - در این پاراگراف کدام کلید های تفسیری را به وضوح تشخیص میدهید؟ (ذکر کنید)

4 - در این پاراگراف کدام آیه ها فرعی و کدام فرعی در فرعی وکدام اصلی است؟

5 - کلمه «شیاطین» به معنی لغوی آمده یا اصطلاحی؟

6 – در متن آیه 224 چه کلمه ای مستتر است (توضیح دهید)

7 - چه دریافت های مستقیمی میتوانید از این آیه/آیات کنید؟

8 – تنوین های آیه 222 از باب تعظیم است یا تصغیر؟ (توضیح دهید)

9 – «کم» در «انبئکم» (آیه 221) خطاب به کیست؟

10 - «یلقون السمع» را – با ذکر مثال - توضیح دهید .

11 – کلمه «شعراء» به معنی لغوی آمده یا اصطلاحی؟

ممکن است بعضی از خوانندگان محترم این سوال را کنند که چرا اینهمه سوال طرح شده است . جواب این است که :

طرحِ این نوع سوالات ذهن خواننده را در حین پاسخ دادن تحریک و از این طریق بسیاری از نکات تفسیری لازم را مستقیما درک میکند و این از خواندن موثر تر است و به همین دلیل لازم نیست ما شرح زیادی بدهیم ، و این به احتراز از اطاله کلام نیز کمک میکند .

**شرح مختصر**

**پرانتزها**

آیه 227 با توجه به کلمه «الا» فرع بر آیه 226 است و این واضح است .

خود آیه 226 همراه با آیه 225 فرع بر آیه 224 است و این هم واضح است .

آیه 223 توصیف موضوع آیه 222 است و لذا فرع بر آن است .

یعنی آیات اصلی این پاراگراف آیه­های 221 و 222 و 224 است

اما، اگر خوب دقت کنیم می­بینیم دو آیه 223 و 224 نیز فرع بر آیه 222 هستند زیرا در جهت ذکر مصادیق آن میباشند ، لذا آیه­های اصلی­ترِ این پاراگراف آیه­های 221 و 222 می باشند .

**شاعرانی که گمراهان عمدی پیرویشان می­کنند**

این نگارنده بسیار شنیده و خوانده است که عده­ای شعر و شاعری را تخطئه می­کنند و به عنوان دلیل آیه 224 را شاهد می­آورند و آن را اینطور ترجمه می­کنند «پیروان شاعران ، گمراهان هستند»

این ترجمه برای آیه از لحاظ ادبیات عرب غلط است و ترجمه صحیح این است «شاعرانی که اشخاصِ گمراهِ عمدی پیرویشان می­کنند»

 یعنی بنابراین آیه ، دو جور شاعر داریم :

1- شاعرانی که در آیه 227 معرفی شده­اند ،

 2- شاعرانی که گمراهان عمدی پیرویشان می­کنند .

 چرا؟ زیرا که گمراهان عمدی در اشعار آنها چیزی می­یابند که خوششان می­آید و می­پسندند ، پس خود آن نوع شاعران نیز جزء گمراهان عمدی می­باشند .

ضمناً «گمراه عمدی» را در سوره نجم شناختیم و آنها همان­هایی هستند که خودشان را از طریق گناهان به گمراهی می­اندازند. (مثلاً همانطور که مصرف کنندگان مشروبات الکلی و مواد مخدر با مصرف آنها عمدا عقل خود را از کار می­اندازند ، آن نوع شاعران نیز در اثر پرداختن مکرر به گناهان عمدا خود را گمراه می­کنند)

 **جمع بندی و تفسیر**

**آيا به شما خبر بدهم که شياطين بر چه کسي فرود مي آيند؟(221) بر همه دروغزنان گناهکار فرود مي آيند (222) {**كه گوش ميخوابانند **(**تا چیزی از کلام خدا را دزدکی بشنوند – تا به خیال خود با آن مقابله کنند - **)** و اکثرشان از دروغگويانند (223) و آن شاعراني که گمراهان پيرويشان ميکنند **}**(224) **{{**نمي بيني که در هر واديي سرگردانند؟(225) و چيزهايي ميگويند که عمل نمي کنند؟**}}**(226)**{{{**غیر ازكساني که ايمان آورده و عمل صالح نموده و خدا را بسيار ياد کرده و پس از ظلمي که به آنها شده در صدد انتقام بر آیند **}}} و بزودي ظالمان خواهند دانست به چه بازگشتگاهي باز ميگردند (227)**

علامت { } مربوط به مطالب فرعی ، و {{ }} مربوط به مطالب فرعی در فرعی است .

مطالب فوق را میتوانید در: tafsir.jamal-ganjei.com بیابید ، و ایمیل : jamalganjei@gmail.com برای پاسخ به سوالات در خدمت است .